

ممنوعیت تکفیر اهل قبله از نگاه متکلمان و فقیهان تشیع و تسنن

عباسعلی رستمی^۱

چکیده

مسئله تکفیر بیشتر جنبه کلامی دارد تا فقهی، و خاستگاه آن نیز اعتقادی است. زیرا بسیاری از فقیهان و متکلمان بین کفر و ایمان قائل به عدم و ملکه هستند. یعنی هر انسانی اگر مومن به خدا و توحید نباشد، کافر خواهد بود اما به دلیل آثار و پیامدهایی که در فقه برای آن مطرح می‌شود، این مسئله همواره مورد توجه فقیهان نیز قرار گرفته. در این پژوهش دیدگاه عالمان بزرگ اسلامی را در مسئله تکفیر اهل قبله مرور می‌کنیم و به بررسی این موضوع می‌پردازیم آیا از نگاه رهبران اسلامی تکفیر اهل قبله مجاز است؟ اکثریت متکلمان و فقهای تشیع و تسنن اهل قبله را مسلمان می‌دانند، برای مال، جان و آبروی آنان حرمت قائلند، بر خلاف عده‌ای اندک که فتوای رهبران سلف خود را فراموش کرده‌اند، و به دیگر مسلمانان نسبت کفر می‌دهند، و ریختن خون آنان را مباح می‌دانند.

واژگان کلیدی

اسلام، ایمان، تکفیر، اهل قبله، تشیع و تسنن.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قوچان.

طرح مسأله

در تبیین ماهیت کفر اختلاف نظر وجود دارد. به نظر می‌رسد این تفاوت در برداشت از مفهوم ایمان باشد، خوارج ایمان را تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل می‌دانند، در نتیجه انجام گناه از نظر آنان کفر است اما بیشتر متکلمان و فقیهان ایمان را تصدیق به همراه اقرار تعریف می‌کنند و رفتار را در شمار کمال ایمان می‌دانند همین تفاوت دیدگاه، زمینه تقسیم کفر را به اعتقادی و عملی فراهم کرده است. توجه نکردن به این تفکیک، زمینه نظری تکفیر را شکل می‌دهد در حالی که کفر عملی موجب بیرون آمدن از دین نیست؛ اما کفر اعتقادی، فرد را از دین خارج می‌کند. می‌توان گفت کفر عملی تنها او را متصف به فسق و گناه می‌کند. و مجازات او به اندازه انجام گناه کبیره و یا صغیره است اما گروهی اندک کفر اعتقادی را از کفر عملی تفکیک نکرده و به راحتی دیگران را غیر مسلمان قلمداد می‌کنند و دستور قتل برای آنان صادر و خود را معیار حق و باطل می‌دانند، اولاً در بررسی متون اصلی چنین چیزی وجود ندارد، ثانیاً اسلام یک دین رحمت و کانون مهربانی است خدای این دین و خود دین و پیام آموزش مهربان و رحیم عالمند، خداوند در قرآن وظیفه پیامبرش را مهرورزی دانسته و فرموده (وظیفه تو نسبت به عالم، رحمت و مهرورزی است) (انبیا/۱۰۷)

در این نوشتار آمیزه‌ای از آراء فقیهان و متکلمان اهل تشیع و تسنن در مورد ممنوعیت و حرمت تکفیر اهل قبله آورده شده

کفر در اصطلاح علم کلام

آنچه از کتب کلامی در تعریف کفر و کافر گفته شده همان معنایی است که فقیهان بیان کردند، یعنی متکلمان نیز همانند فقیهان کفر را در مقابل اسلام تفسیر کرده و نسبت بین این دو را عدم و ملکه دانسته‌اند، اما از دیدگاه کلامی درباره عذاب اخروی کافر اختلاف نظر وجود دارد، برخی عذاب اخروی را شامل تمامی اصناف کافر می‌دانند، و برخی عذاب را مختص کسی می‌دانند که با علم و شناخت، منکر خدا یا نبوت پیامبر (ص) باشد، شهید مطهری در باره مسئله علم، جهل، تقصیر و قصور

کافر می نویسد (آنچه از نظر واقع با ارزش است آن است که شخص قلباً در مقابل حقیقت تسلیم باشد، و در دل را به روی حقیقت تا آنجا که حق است باز کند و عمل نماید. اگر کسی دارای چنین صفتی باشد و بنا به عللی حقیقت اسلام بر او مکتوم گردد و او در این باره بی تقصیر باشد، هرگز خداوند او را عذاب نمی کند و او اهل نجات است.

شهید مطهری در تعریف کفر معتقد به نماد و پوشاندن عمدی حقیقت است، از منظر وی، نه تنها امثال دکارت، دانشمند نامی مسیحی کافر نیستند بلکه مسلم فطری نیز هست، او این گونه اشخاص را کافر نمی داند زیرا آنها عناد نمی ورزند، ماجراجویی نمی کنند، و در مقام پوشانیدن حقیقت نیستند. ماهیت کفر چیزی جز عناد و میل به پوشانیدن حقیقت نیست، اینها مسلم فطری می باشند، دکارت را اگر چه مسلمان نمی توان نامید، ولی کافر هم نمی توان خواند زیرا تقابل مسلمان و کافر از قبیل تقابل ایجاب و سلب یا عدم و ملکه نیست بلکه از نوع تقابل دین است یعنی از نوع تقابل دو امر وجودی است، نه از نوع تقابل یک امر وجودی و یک امر عدمی. (توحید، تعریف کفر، ص ۲۲)

همچنین نظریه بسیاری از فقهاء، با وجود آنکه جاهل قاصر، غافل و شاک کافر محسوب می شود و کفر را به امر عدمی (عدم الایمان) تفسیر کرده اند، لکن کافر جاهل و یا قاصر را مشمول عذاب و کیفر اخروی نمی دانند. محقق خوئی می گوید (ان انکارها او الجهل بها یقتضی الحکم بکفر جاهلها او منکرها و ان لم یتحق لذلک العقاب لاستناد جهله الی قصوره و کونه من المستضعفین) انکار خدا از روی جهل، حکم به کفر او می شود، اگر چه جاهل، مستحق عذاب نیست، زیرا او قصور دارد نه تقصیر.

مذهب حنفی

ابوحنیفه فقیه و متکلم مشهور و بنیان گذار قدیمی ترین مذهب فقهی از میان مذاهب چهارگانه اهل سنت است. به اعتقاد او فرد مسلمان تا آنگاه که حرام خداوند را حلال نشمارد، هر چند گناه کار باشد تکفیر نمی شود، بلکه عنوان مؤمن حقیقی بر چنین

انسانی صادق خواهد بود. (ملا علی، شرح کتاب الفقه الاکبر، ص ۳۲۵) ملاعلی قادری می‌نویسد از امام ابوحنیفه چنین روایت شده او هیچ یک از اهل قبله را تکفیر نمی‌کند و این باور اکثر فقها است. (همان، ص ۱۸۹؛ تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۳، ص ۴۶۲) از این رو، کسانی که فتوا به تکفیر گروهی از اهل قبله داده‌اند، نظری مخالف با دیدگاه عموم فقیهان و متکلمان برگزیده‌اند. به گفته او این عده مجهول هستند و فتوای آنان حجیت ندارد چون دلایل روشنی ندارند و ملاک در مسایل دینی و اعتقادی دلایل قطعی است و تکفیر برخلاف دلایل قطعی است. افزون بر این در تکفیر مسلمان، مفاسد آشکار و پنهان وجود دارد پس سخن برخی از فقیهان مفید نیست. (همان، به نقل از مجموعه مقالات دومین همایش علمی - تحقیقی وحدت (مقاله مولوی کاشانی)، زاهدان: اسوه، ۱۳۷۲، ص ۹۰) تفتازانی و جرجانی نیز از حاکم نیشابوری در «المستدرک» نقل کرده‌اند که ابوحنیفه احدی از اهل قبله را کافر نمی‌داند و این نظر اکثر فقها است. (تفتازانی، همان، ص ۴۶۲؛ جرجانی، شرح المواقف، ج ۸-۷، ص ۳۷۰)

ابوجعفر طحاوی، نظرش را در باب معیار تکفیر چنین بیان می‌دارد: «ما اهل قبله را تا زمانیکه به آورده‌های پیامبر (ص) از جانب خداوند اعتراف دارند و هر آنچه را که او گفته و خبر داده تصدیق می‌نمایند مسلمان و مؤمن می‌نامیم». ابن ابی‌العز، شارح «العقیده الطحاویه»، مقصود ما از اهل قبله کسانی هستند که ادعای اسلام دارند و به سوی کعبه نماز می‌گذارند، هر چند اهل معاصی باشند، چنین افرادی تا وقتیکه به انکار پیامبر (ص) و وحی نپردازند اهل قبله و مسلمانند. (ابن ابی‌العز دمشقی؛ شرح العقیده الطحاویه، تحقیق و تعلیق الدكتور عبدالله بن عبدالمحسن التركي، ج ۲، ص ۴۲۶)

طحاوی نیز می‌گوید (انسان از دایره‌ی ایمان خارج نمی‌شود، مگر با انکار چیزی که به وسیله او وارد حوزه ایمان شده است) (همان، ص ۴۲۶-۴۲۷) ابن عابدین فقیه بزرگ حنفی این سخن طحاوی را باور عموم حنفیان دانسته و از آن به عنوان میزان در بحث ارتداد و تکفیر یاد کرده است. بنابراین تا به کفر کسی یقین پیدا نکرده‌ایم نمی‌توانیم او را تکفیر کنیم. حتی اگر قراین و شواهد فراوانی مبنی بر کافر شدن کسی بیابیم، ولی از آن طرف احتمالی نیز بدهیم که ممکن است او هنوز مسلمان باشد،

هرچند این احتمال ضعیف و نا چیز باشد، از باب حسن ظن به فرد مسلمان باید از تکفیر او پرهیز کرد. (همان، ص ۴۵۸)

ابن عابدین با اشاره به تأکید فقیهان حنفی مبنی بر احتیاط در باب تکفیر مسلمان، می گوید:

فتوا به کفر مسلمان تا وقتی که بشود کلام او را توجیه کرد یا در کفر او ولو به یک قول ضعیف اختلاف باشد جایز نیست، الفاظ تکفیر که در کتب وجود دارد با آنها نمی شود فتوا به کفر داد و من خود را ملزم کردم به تکفیر فتوا ندهم. (ابن عابدین الدمشقی، ردّ المختار علی الدرّ المختار، ج ۶، ص ۲۷۱)

به گفته او هرچند در گفتار برخی حنفیان نسبت کفر وجود دارد اما آنان جزو فقیهان و مجتهدان به شمار نمی روند و سخنان آنان اعتبار ندارد. (همان، ص ۲۷۲)

ابن عابدین: می افزاید در «نورالعین» از رساله فاضل شهیر حسام جلیبی نقل شده هر گاه آیه یا خبر متواتر قطعی الدلاله در کار نباشد و یا خبر متواتر باشد، اما همراه با شبهه، یا در مسئله ای اجماع همگان صورت نگرفته باشد، یا مورد اجماع همگان باشد، اما اجماع صحابه یا اجماع همه صحابه محقق نشده باشد، یا اجماع همه صحابه باشد، ولی قطعی نباشد بدین صورت که از راه تواتر ثابت نشده باشد، یا اگر قطعی است به صورت اجماع سکوتی باشد، در تمام این موارد، انکار موجب کفر نمی گردد (همان، ص ۲۸۷)

مذهب مالکی

این مکتب از نظر قدمت دومین و از نگاه قلمرو سومین مذهب از مذاهب اربعه اهل سنت است، شیخ عبداللّه بن جبرین از امام مالک نقل می کند: (اگر درباره کسی ۹۹ درصد احتمال کفر می دهید و یک درصد احتمال ایمان، به خاطر حسن ظن باید عمل او را بر مؤمن بودن حمل کرد نباید تکفیر کرد تا وقتی که آن را حلال نداند) «مجموع فتوای ج ۶»

شاطبی از فقهای مذهب مالکیه در کتاب الاعتصام ضمن بیان اهل بدعت و مخالفین امت اسلامی اعم از خوارج و غیره، می گوید در حقیقت امت اسلامی در

تکفیر این فرقه‌ها (پیروان بدعت‌های بزرگ) اختلاف کرده‌اند، اما حکم به طور قطعی به تکفیر اینها داده نمی‌شود، دلیل بر حرمت تکفیر، عملکرد سلف صالح است که گواه بر این مدعی است آیا عملکرد علی (ع) را در قبال خوارج نمی‌بینید؟ آن حضرت در رابطه با آنان و نیز جنگ با آنان، معامله اهل اسلام را انجام داد و به مقتضای کلام الهی عمل نمود که می‌فرماید «وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا» (حجرات/۹)

اگر دو گروه از مسلمانان به جنگ پرداختند بین آنها صلح برقرار کنید. (قرضاوی، پدیده تکفیر، ص ۸۴)

مذهب شافعی

این مکتب در مسائل کلامی پیرو ابوالحسن اشعری است و از نظر فقهی معتقد است مرتکب گناه کبیره کافر نیست و هر کس به اندازه گناهش مجازات می‌شود، از شافعی نیز در نفی تکفیر مسلمانان نقلهای متواتری شده. او می‌گوید «من احدی از اهل تأویل را که با ظواهر مخالفت می‌کنند و گناه انجام می‌دهند به کفر منسوب نمی‌کنم» (به نقل از شرف الدین عاملی، سید عبدالحسین؛ مباحثی پیرامون وحدت اسلامی (ترجمه الفصول المهمه فی تألیف الامه ترجمه سید ابراهیم سید علوی، ج ۱، تهران، نشر مطهر، ۱۳۸۰، ص ۶۵) همچنین از او نقل شده «من شهادت اهل هوا به جز خطایه را رد نمی‌کنم». (شعرانی، عبدالوهاب، الیواقیت والجواهر فی بیان عقاید الاکابر، ص ۴۰۰) ناصر آلبانی نیز از ابن تیمیه نقل می‌کند: ابوحنیفه و شافعی، شهادت اهل هوا جز فرقه خطایه را می‌پذیرفتند و نماز پشت سر آنان را صحیح می‌دانستند... و دیگر مجتهدانی را که در اجتهاد خود خطا می‌کردند (خواه در مسایل علمی یا عملی) تکفیر نمی‌کردند و اهل سنت کسی را که اجتهاد کند و برخطا رود تکفیر نمی‌کند. (منهاج السنه، ج ۵، ص ۸۷) هم چنین نووی از فقهای بزرگ مذهب شافعی، از امام شافعی نقل کرده است (أَقْبَلُ شَهَادَةَ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ لِالخطایه من الرفضه) من شهادت تمام فرقه‌های اسلامی را می‌پذیرم و آنها را مسلمان می‌دانم حتی آنهایی را که قبول ندارم (شرح صحیح مسلم، النووی، ج ۱، ص ۸۸)

امام محمد غزالی از دانشمندان شافعی مذهب، بعد از بحث کردن از معتزله، مشبه، خطا کار در تاویل و دیگر فرقه‌های بدعت گذار در دین، اظهار کرده آنها در اجتهاد خطا کردند. آنچه لازم است طالب به سوی آن گرایش پیدا کند این است: «تا زمانی که امکان دارد از تکفیر اعراض شود، همانا حلال شمردن خون و مال نمازگزاران و اقرار کنندگان به کلمه لا اله الا الله خطا است.» خطای باقی گذاشتن هزاران کافر در قید حیات آسان‌تر از خطای ریختن قطره‌ای از خون مسلمان است. چرا که رسول خدا (ص) فرمود به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا گفتن (لا اله الا الله، محمد رسول الله) در صورت اظهار شهادتین جان و مال آنها از تعرض مصون است؛ مگر در مواردی که باید به حق مجازات شوند. (امام غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۲۳)

مذهب حنبلی

امام احمد بن حنبل به عنوان شخصیت برجسته و رهبر مهم فکری اصحاب حدیث بودند و با هر گونه اندیشه ورزی و بحث عقلی در باره قرآن و روایات مخالفت می کردند، از او نقل شده (هیچ یک از اهل قبله را جز به خاطر ترک نماز تکفیر نمی کرده) (جرجانی، سید شریف، شرح المواقف، ص ۳۷۰)

حسن بن علی بن خلف بر بهاری، فقیه و محدث برجسته حنبلی که در زمان خودش پیشوای حنبلیان در بغداد بوده می گوید: (هیچ مسلمانی از دین خارج نمی شود، مگر آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از پیامبر (ص) را رد کند، یا برای کسی جز خدا نماز گذارد، یا برای غیر خدا ذبح کند. اما اگر چنین کارهایی از او سرزنند مؤمن و مسلمان است اگر چه در حقیقت چنین نباشد). (ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ص ۳۰۳) از او زاعی نیز نقل شده: (به خدا سوگند اگر پاره پاره ام کنند زبان به تکفیر احدی از گویندگان شهادتین نمی گشایم).

ابن حزم اندلسی ملاک در تکفیر را مخالفت و عناد با خدا و رسول او می داند. (النووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰. وی در ذیل آیه «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»، کسانی که نماز بخوانند و زکات بدهند برادران دینی ما

هستند. (الظاهری ابن حزم، الفصل فی الاهواء والملل والنحل، ج ۳، ص ۱۳۸) ایشان در ادامه می‌گویند: این آیه نصی است روشن بر مسلمان بودن افرادی که نماز اقامه کرده و زکات پرداخت می‌کنند.

ابن قدامه می‌گوید ارتداد و کفر با موارد ذیل حاصل می‌شود: «انکار شهادتین، دشنام خدا و رسولش (ص)، انکار کتاب خدا، انکار واجبات دینی که آشکارند و همگان در مورد آنها اجماع دارند مانند نماز، روزه و خمس، حلال شمردن حرامی که مشهور و مورد اجماع اند مانند شراب، گوشت خوک، خون، عمل زنا و مانند آن (ظاهری ابن حزم، الفصل فی الاهواء والملل والنحل، ص ۱۳۵)

البانی از محدثان وهابی در کتاب «الفتاوی» از: ابن قیم جوزی نقل می‌کند (شخص فاسق شهادت او پذیرفته می‌شود. مانند اهل بدعت و معاصی نظیر شیعه، خوارج و معتزله (الفتاوی، ج ۲۹، چاپ مصر)

خود آلبانی می‌گوید: نمی‌توانیم شیعه را تکفیر کنیم مگر عقیده آنان را به خوبی بشناسیم.

شیخ صالح السدلان از علمای وهابی می‌گوید (جایز نیست جامعه اسلامی را که در آن نماز اقامه می‌شود و حدود الهی اجرا می‌گردد و امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌شود، مانند جامعه دوران جاهلیت توصیف نمود): (فتنه التکفیر، ص ۵۷) مقصود از جامعه جاهلی، اجتماع دوران جاهلیت است که با کفر و شرک زندگی می‌کردند.

وی در صفحه ۵۹ می‌نویسد: تکفیر روش خوارج است که بوسیله بدفهمی آنان از آیات وعد، وعید ناشی شده و از سویی آیاتی که درباره کافران نازل شده بر مسلمانان منطبق می‌کردند.

دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه یکی از شخصیت‌های بحث‌انگیز و مورد مناقشه و تأثیرگذار در اندیشه دینی و معنوی عصر خود و اعصار بعد از خود بوده است. از وی غالباً به عنوان بنیان‌گذار اصلی وهابیت یاد می‌شود که محمدبن عبدالوهاب بعد از او به احیای افکارش

پرداخت، این در حالی است که با مراجعه به آثار ابن تیمیه می توان تفاوت فاحشی بین اندیشه های او با افکار وهابیان پیدا کرد.

ذهبی با اشاره به عبارت اشعری که گفته «من هیچیک از اهل قبله را کافر نمی دانم، زیرا همه به معبود واحد اشارت دارند و اختلاف آنان در عبارات است»، (مقدسی، الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل، به کوشش محمدحسن اسماعیلی الشافعی، ج ۴، ط ۱؛ ص ۷۲) می گوید: «ابن تیمیه نیز در اواخر عمرش این چنین بود و می گفت: من هیچیک از امت پیامبر(ص) را کافر نمی دانم. او می گفت: «قال النبی(ص) (لَا يُحَافِظُ عَلَى الْوُضُوءِ إِلَّا مُؤْمِنٌ فَمِنْ لَازِمِ الصَّلَاةِ بُؤْضُوءٌ فَهُوَ مُسْلِمٌ) پیامبر عظیم شأن اسلام فرمود: هر کسی با وضو به نمازهای واجب ملتزم باشد مسلمان است. ابو حازم عبدوی از زاهر بن احمد سرخسی (از شاگردان اشعری) نقل می کند «وقتی مرگ ابوالحسن اشعری در بغداد نزدیک شد، مرا فراخواند و گفت (گواه باش من هیچ یک از اهل قبله را کافر نمی دانم؛ زیرا همه به معبود واحد اشارت دارند و اختلاف آنان در عبارات است) ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۸۸».

رشید رضا نیز درباره ابن تیمیه می گوید: «او اگرچه وقتی سخن از عقاید مخالف به میان می آمد به شدت و با تندی خاص سخن می گفت و از عناوینی چون کفر و شرک استفاده می کرد، ولی هرگز شخص معینی را تکفیر نکرد، چه رسد به پیروان یک فرقه». (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ص ۸۸)

ابن تیمیه معتقد بود، تکفیر یک مسئله کاملاً شرعی است و باید بر اساس آنچه در کتاب و سنت آمده اثبات گردد. کافر کسی است که خدا و رسولش او را کافر خوانده باشند و با تعالیم آشکاری که پیامبر(ص) آن را از جانب خداوند آورده است به مخالفت برخیزد. (سلیمان بن عبد الوهاب، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه، ط ۲، ص ۶-۷) بنابراین، باید از تکفیر افراد از روی هوا و هوس و یا به جهت اینکه مخالف ما هستند، پرهیز نمود، هر چند آنان ما را تکفیر کنند و خون ما را حلال شمارند. (همان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج ۵، تحقیق محمد رشاد سالم، ط ۱؛ ص ۹۵)

ابن تیمیه با اشاره به احادیثی از پیامبر اکرم (ص) که بر حرمت جان و مال و آبروی مسلمان دلالت دارند مانند حدیث «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَهُوَ الْمُسْلِمُ...» فرمود کسی که نماز ما را به جای آورد و قبله ما را بپذیرد و ذبیحه ما را بخورد مسلمان و مومن خواهد بود. (سیر اعلام النبلا، ج ۱۵، ص ۸۸)

و احادیث دیگری که ملاک مسلمانی را صرف اظهار شهادتین و التزام ظاهری به احکام اسلامی بیان می‌کند، او می‌گوید سلف در تعامل با یکدیگر بر این اساس رفتار می‌نمودند و با وجود برخوردها و منازعاتی که میان آنها رخ می‌داد یکدیگر را تکفیر نمی‌کردند. او با اشاره به مسئله خوارج که به گفته او پیامبر دستور به قتل آنان داده بود و امیرالمؤمنین به جنگ با آنان اقدام نمود و ائمه دین از صحابه و تابعین و ائمه بعد از آنان همه بر کشتن خوارج اتفاق نظر دارند. به خاطر دفع ظلم و بغی آنها بود، نه به دلیل اینکه آنان کافر بودند؛ به همین دلیل صحابه در جنگ با آنان، احکام جنگ با کفار را اجرا نکردند. (مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۸۲) ابن تیمیه در ادامه چنین نتیجه‌گیری می‌کند.

برخی مسلک تکفیر را در پیش گرفته و همه اهل تأویل یعنی کسانی را که در مسایل اعتقادی اجتهاد می‌کنند و در اجتهادشان دچار خطا می‌شوند و کسانی که از کیش آنان خارج هستند تکفیر نموده‌اند، ولی این همان نظریه خوارج و معتزله و جهمیه است، اما چنین مطلبی را از صحابه و تابعین و ائمه مسلمین سراغ نداریم. این فتوا هرگز دیدگاه ائمه اربعه و دیگران نیست؛ بلکه عبارات آنان آشکارا در تضاد با این نظریه است. (همان، ص ۲۴۰ - ۲۳۹)

ابن تیمیه می‌گوید عموم اهل قبله مومن هستند، هرچند اعتقادات آنان مختلف باشد، کسی که اظهار اسلام نماید در صورتی که نفاقش معلوم نگردد مسلمان است، هرچند در اعتقاداتش بر خطا باشد. (همان، ج ۷، ص ۶۱۹ و ج ۳، ص ۳۵۴) وی اساس اسلام و شرط مسلمانی را، تنها شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر خاتم (ص) می‌داند (فتح المجید، ص ۸۹). به نقل از محمدبن عبدالله بن علی الوهیبی، نواقض الایمان الاعتقادی و ظوابط التکفیر عندالسلف، ج ۱، ص ۲۳۶) و معتقد است تنها رد و انکار

شهادتین و ارکان اسلام و آنچه به طور قطع از ضروریات دین است، موجب کفر می‌گردد. (ر.ک: مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۳۰۲ و ۶۰۹؛ ج ۲۲، ص ۱۰، ۳۵، ۴۰، ۱۰۵ و ۴۳۴؛ ج ۲۰، ص ۱۰)

از نکات دیگری که در آثار ابن تیمیه می‌توان یافت تفاوت بین «تکفیر مطلق» و «تکفیر معین» است. تکفیر مطلق: عبارت است از حکم به کفر بودن اعتقاد یا گفتار و رفتاری که در تضاد با اساس اسلام است، بدون آنکه سخن از شخص معین به میان آید. اما تکفیر معین: حکم به کفر شخص یا اشخاص معینی به دلیل مخالفت با اسلام و انجام عملی که در تضاد با اسلام است.

تکفیر مطلق یک حکم شرعی است باید بدان ملتزم شد، اما باید دانست پذیرش آن به معنای این نیست که هر کسی چنین اعتقاداتی را داشته باشد یا چنان رفتارهایی را انجام دهد و با کتاب و سنت مخالفت ورزد کافر باشد، زیرا ممکن است شرایط تکفیر معین در او موجود نباشد. (ر.ک: المشعبی، عبدالمجید بن سالم، منهج ابن تیمیه فی مسئله التکفیر، ج ۱، ص ۲۰۴ - ۱۹۳)

ابن تیمیه توصیه می‌کند در تکفیر معین باید نهایت احتیاط را به کار بست. تا بر اساس دلیل محکم و حجت معتبر، یقین به کفر کسی پیدا نکرده‌ایم، نباید اقدام به تکفیر او نماییم، هرچند در او عقاید و اعمال کفر آمیز مشاهده کنیم، زیرا تکفیر معین منوط به وجود شرایط و نبود موانع است.

مذهب اشاعره

اشاعره در واکنش به افراط دو جریان معتزله و اصحاب حدیث در عقل‌گرایی و عقل‌ستیزی، ظهور کرد. رویارویی این دو جریان آنان را به سوی تکذیب و طرد دیدگاه‌های یکدیگر سوق داد و سرانجام باعث گردید هر یک گروه رقیب را متهم به مخالفت با قرآن یا اصول مسلم اعتقادی نمایند.

اشعری کوشید تا ضمن پرهیز از افراد و تفریط، راهی میانه برگزیند، و بسیاری از پیروان او این شیوه را ادامه دادند و نظریه‌های کلامی خود را بر این اساس استوار ساختند. این نظریه را در زمینه برخورد با مخالفان و تحمل آنان می‌توان در اندیشه‌های

خود اشعری و برخی پیروان او از جمله غزالی، رازی، تفتازانی و قاضی ایجی مشاهده کرد.

سخن اشعری و پیروانش

«ایشان در مقدمه مقالات الاسلامیین می گوید مسلمانان بعد از پیامبر(ص) در مسائل فراوانی دچار اختلاف شدند، برخی دیگری را گمراه دانسته و از یکدیگر برائت می جستند. آنان به فرقه‌های متباین و گروه‌های پراکنده‌ای تبدیل شدند اما در عین حال اسلام همه آنان را جمع و تحت پوشش قرار داد (مقدمه مقالات الاسلامیین) تفتازانی می گوید: «مخالف حق از اهل قبله تا آنگاه که با ضروریات دین مانند حدوث عالم و مسئله حشر اجساد، مخالفت نکند کافر نیست او می افزاید اشعری و اکثر پیروان او بر این عقیده‌اند و این گفته شافعی که «من شهادت هیچیک از اهل معاصی را جز خطابه رد نمی کنم» بیانگر همین نظر است. به گفته او نظر امام فخر رازی نیز همین است که هیچ فردی از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد. امارازی، بین اصولی از اسلام که مورد اتفاق است و در دلالت کتاب و سنت بر آنها تردیدی وجود ندارد و اصول اختلافی که دست یافتن به نظریه حق در مورد آنها نیازمند تعمق و تأمل است نگاه متفاوتی دارد، او معتقد است تنها مخالفت با دسته نخست موجب کفر می گردد. (تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ص ۴۲۵)

قاضی ایجی نیز می گوید: «جمهور متکلمان و فقیهان بر این باورند که احدی از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد». (همان، ص ۴۶۳-۴۶۱) جرجانی نیز با اشاره به نگاه ابوالحسن اشعری در آغاز «مقالات الاسلامیین» این نظریه اشعری را به اکثر اشعریان نسبت می دهد. (جرجانی، شرح المواقف، تصحیح محمود عمر، ج ۸-۷، ط ۱، ص ۳۷۰) شیخ تقی الدین سبکی در پاسخ به سؤال شهاب الدین اذرعی در باب تکفیر اهل معاصی و بدعت گذار گفته است:

(اقدام به تکفیر مؤمنان کار بسیار دشوار است کسی که در قلبش ایمانی باشد، تکفیر اهل هوی و بدعت نیز برایش دشوار است چون آنان کلمه (لااله الا الله و محمد رسول الله) را می گویند، تکفیر انسان یعنی سرنوشت او در آخرت مخلد در آتش است

و در دنیا نیز جان، مال و آبروی او حرمت ندارد و ازدواجش با شخص مسلمان جایز نیست و به طور کلی احکام یک فرد مسلمان در مورد او زمان حیاتش و بعد از مرگش جاری نمی‌شود. «سبکی در ادامه می‌گوید (ادب مؤمن اقتضا دارد هیچ مسلمانی را تکفیر نکند، مگر کسی که از روی دشمنی با نصوص صریح دینی که احتمال تأویل و توجیه در آنها داده نمی‌شود مخالفت ورزد. (شعرانی، الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر، ج ۲، ط ۱؛ ص ۳۹۹-۳۹۸)

شعرانی در کتاب الیواقیت پس از بیان گفته‌ها و فتوای بزرگان در نفی تکفیر اهل قبله، در خاتمه می‌گوید: (ای برادر تمام عالمان دین باور از تکفیر اهل قبله به جهت ارتکاب گناه خود داری کرده‌اند، پس تو نیز به آنان که مسیر هدایت را پیموده‌اند، اقتدا کن). (همان، ص ۳۹۹) شعرانی از ابوالمحاسن رویانی و دیگر عالمان بغداد نقل می‌کند که آنان گفته‌اند: (پیروان هیچیک از مذاهب اسلامی را نمی‌توان کافر دانست زیرا رسول خدا (ص) فرموده است: (مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا وَآكَلَ ذَيْبِ حَتْنَا فَلَهُ مَا لَنَا وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا پیامبر فرمودند کسیکه مثل ما نماز بخواند و رو به قبله بایستد و ذبح او مثل ما باشد پس برای اوست آنچه برای ماست). (شعرانی، ص ۳۹۵ و ۴۰۰)

نووی، ملاک کفر را انکار وجود خداوند و رسالت پیامبران یا تکذیب یکی از پیامبران یا انکار حرام و واجبی که اجماع بر حرمت و وجوب آن است، می‌داند. (همان، ص ۳۹۸-۳۹۷)

ابن حجر هیتمی نیز با اشاره به سیره پیشوایان اعم پیشینیان و متأخرین، فتوا دهندگان را به احتیاط در مسئله مهم تکفیر فرا می‌خواند و بر عالمان حنفی خرده می‌گیرد که در تکفیر زیاده روی کرده‌اند با آنکه امکان تأویل وجود داشته و حتی تأویل متبادر بوده است. به گفته او، زرکشی درباره افراط برخی حنفیان گفته غالب این احکام به صورت نقل از برخی مشایخ آمده است، ولی پژوهشگران متأخر حنفی اکثر آنها را رد نموده و با آن مشایخ به مخالفت برخاسته‌اند و گفته‌اند تقلید از آنان جایز نیست، زیرا آنان به اجتهاد شهره نیستند و بر اساس اصول ابوحنیفه مشی نکرده‌اند، زیرا آنچه گفته‌اند برخلاف عقیده ابوحنیفه است. ابن حجر می‌افزاید باید از

کسی که مبادرت به تکفیر می‌نماید، دوری جست چه بسا احتمال کافر شدن درباره او وجود دارد، زیرا مسلمانی را تکفیر کرده است. (ابن حجر هیتمی، تحفه المحتاج بشرح المنهاج، ج ۴، ط ۱ ص ۱۱۱-۱۰۸)

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید تا آنجا که به امور دنیایی مربوط می‌شود، همینکه کسی اقرار به شهادتین نماید و با عملش آن را تکذیب ننماید، از مسلمانان و اهل ایمان به حساب می‌آید و نمی‌توان او را تکفیر نمود. (همان، ص ۱۱۰)

غزالی

غزالی یکی از کسانی است که تلاش فراوانی در جهت منع تکفیر از سوی پیروان مذاهب اسلامی نسبت به همدیگر انجام داده است. غزالی به یادآوری اوضاع و احوالی می‌پردازد که افرادی از گروهها چون حنابله و معتزله و سپس اشاعره، حق دارند مخالفان خود را به دلیل برخی نظریات و عقاید محکوم به تکذیب پیامبر (ص) نمایند و با آنان همچون کافر رفتار کنند. او با بیان مثالهای متعددی از باورهای اختصاصی مذاهب و تأکید بر اینکه مخالفت با هریک از آنها به کفر نمی‌انجامد، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«کسی که کفر را به هر چیزی که مخالف نظریه اشعری، یا معتزلی، یا حنبلی و یا هر نظریه دیگر تعریف می‌کند، پاک جاهل و نادان است. چنین انسانی نابینا، متعصب و پیرو مرجع خود است.»^۱ (ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱، تحقیق محب‌الدین الخطیب؛ بیروت: دار المعرفه، بی‌تا، ص ۴۶)

غزالی بر این عقیده است. این خطاها ناشی از کج فهمی از ماهیت تکفیر است. متکلمان و فقیهانی که به تکفیر افراد بدون حد و مرزی فتوا می‌دهند، گمان می‌کنند تکفیر مبتنی بر حکم عقل است، در حالی که تکفیر یک مسئله شرعی است. (غزالی، فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه، به کوشش سلیمان دنیا، ص ۱۷۵) زیرا حکمی که شخص معین در قیامت تا ابد در آتش خواهد بود و در دنیا نیز جان و مال او مصونیتی

ندارد و به طور کلی احکام ویژه یک مسلمان در مورد او اجرا نخواهد شد، در واقع یک مسئله شرعی و مبتنی بر وحی است.

غزالی برای اینکه معیاری برای تکفیر ارائه دهد، به تعریف کفر می‌پردازد و آن را چنین تعریف می‌کند: «کفر عبارت است از تکذیب پیامبر(ص)». (همان ص ۲۰۱ و ۲۱۰) معنای تکذیب آن است به شخصی نسبت دروغ دهیم و آنچه را که او می‌گوید دروغ انگاریم. بنا براین معیار اساسی تکفیر، عبارت است از نسبت دروغ به پیامبر(ص) و دروغ انگاشتن آنچه او از جانب خداوند آورده است. غزالی ضمن توصیه به خود داری از تکفیر همه کسانی که اظهار اسلام و تصدیق پیامبر(ص) می‌نمایند، می‌گوید: (عاقلانه خواهد بود خود داری شود از محکوم کردن کسانی که رو به قبله نماز می‌گذارند و شهادتین را بر زبان می‌آورند، بشرطه اینکه این شهادت را گفتار و کردار آنان تکذیب نکنند). (همان، ص ۱۳۴)

مذهب تشیع

متکلمان و فقهای شیعه ضمن مخالفت با تکفیر دیگر مذاهب اسلامی، برای تکفیر کننده مجازات در نظر گرفته‌اند (السراثر، ج ۳، ص ۵۲۹). از نگاه مکتب تشیع، نسبت دهنده کفر به مسلمان، باید تعزیر شود (الروضه البهیه، ج ۹، ص ۳۳۵). برخی برآنند که در مسائل اختلافی، نباید کسی را تکفیر کرد. در سخنان بسیاری از دانشوران مذاهب اسلامی، بر پرهیز از تکفیر تاکید شده است. آنان با عبارات گوناگون، از طرد یکدیگر و نسبت دادن کفر و فسق به اهل قبله هشدار داده‌اند.

در کتابهای فقهی و کلامی شیعه تنها از غلات، خوارج و نواصب به عنوان گروه های خارج از دین یاد شده است و این ها در فقه شیعه غیر از مخالفان مذهبی هستند (اما خمینی کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۲۵ - ۳۱۶؛ شهید محمدباقر صدر، شرح العروه الوثقی، ج ۳ ص ۳۱۴، ۳۱۸) عموم اهل سنت هر چند منزلتی را که شیعه برای اهل بیت(ع) قائلند، قبول ندارند، ولی نسبت به خاندان نبوت و ائمه اطهار(ع) ارادت و محبت دارند.

شیخ صدوق می‌گوید: «نادانان خیال می‌کنند هر مخالف (غیر شیعی) ناصبی

است، در حالی که منظور از ناصبی کسی است که به جنگ با اهل بیت پیامبر(ص) برخاسته باشد(حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۶، ح ۲۶۳۳۰ و ۲۶۳۳۱) دیدگاه شیعه آن است هرکسی شهادتین را بر زبان جاری نماید مسلمان است و جان، مال و عرض او محفوظ می‌باشد، چون نخستین مرحله آن با اسلام و پذیرش توحید شروع شده اگر این مرحله انجام گرفت مسلمان است؛ هر چند دچار انحراف عملی شده باشد، شیخ صدوق در کتاب الهدایه می‌فرماید (الاسلام هو الاقرار بالشهادتین و هو الذی یحقن به الدماء و الاموال، و من قال لا اله الا الله محمد رسول الله) حقن ماله و دمه) اسلام عبارت است از گواهی دادن به شهادتین و به وسیله آن جان و مال از تعرض مصون می‌ماند و هرکسی بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله جان و مالش محفوظ خواهد بود. (مجید صفا بخش، کتاب تکفیر، ص ۷۷)

شیخ انصاری با اینکه امامت را از اصول دین می‌داند، با نسبت دادن کفر به مخالفان به شدت مخالفت کرده، و در پاسخ کسانی که برای اثبات کفر مخالفان، به روایات استناد کرده‌اند، می‌نویسد: (أن المراد بهذا الکفر، المقابل للإیمان الذی هو أخص من الإسلام) منظور از کفری که در روایات ذکر شده کفر در مقابل ایمان است نه اسلام (خمینی، روح الله، کتاب الطهارت، ج ۲، ص ۳۵۲) همه اندیشمندان، قائل به کفر فقهی اهل سنت نیستند، بلکه در شرح روایات کفرآنان تأکید دارند که این کفر در مقابل ایمان است نه اسلام. برای نمونه: صاحب جواهر می‌گوید: «فلعل ما ورد فی الأخبار الکثیره، من تکفیر منکر علی (ع) محمول علی إرادة الکافر فی مقابل الإیمان) شاید مراد از نسبت دادن کفر به منکر امیر المومنین کفر در مقابل ایمان باشد نه اسلام (نجفی، محمد حسین، جواهر الکلام، ج ۶/ ص ۶۰)

عبدالجلیل قزوینی از عالمان برجسته شیعی در قرن ششم هـ/ ق می‌گوید: شیعه، هیچ کس از این هفتاد و دو طایفه را کافر نداند و کافر نخواند، زیرا همه توحید و رسالت را قبول دارند و از امت رسول هستند، ولو (دیگران) شیعه را ناجی ندانند، طبیعی است هر مذهب و طریقتی از این هفتاد و سه، ناجی را یکی می‌داند پس شیعه نیز ناجی خود را داند». (قزوینی، کتاب نقض، به کوشش، جلال‌الدین محدث ارموی،

ص ۴۶۲)

علامه طباطبایی می گوید: «کسی که شهادتین را به زبان جاری کند و منکر چیزی که به عقیده خودش ضروری دین است، نباشد، مسلمان است و کافر نیست». (رخشاد، در محضر علامه طباطبایی مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌های چهره به چهره با علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۴۰۱)

محقق خویی در مورد فرقه‌هایی که با شیعه اثنا عشریه مخالف‌اند، اظهار می‌دارد معروف و مشهور آن است که آنان مسلمانند و طاهر. او می‌گوید آنچه ممکن است به عنوان دلیل بر کفر و نجاست مخالفان اعتقادی شیعه تصور شود، سه چیز است:

۱. وجود برخی روایات مبنی بر اینکه مخالفان اهل بیت (ع) کافرند.
۲. روایاتی که مخالفان شیعه را ناصبی معرفی می‌کنند.
۳. ممکن است گفته شود آنان منکر ضروری دین یعنی ولایت علی (ع) هستند و انکار ضروری دین مستلزم کفر است.

در پاسخ به روایاتی که مخالفان ائمه را کافر دانسته‌اند، می‌گویند مقصود از کفر در این روایات کفر در مقابل ایمان است، نه در برابر اسلام؛ زیرا در روایات متعددی ملاک اسلام، قبول شهادتین بیان شده افزون بر این، سیره قطعی نیز دلالت بر این مطلب دارد، زیرا اهل‌البیت (ع) و دیگر دین‌باوران در زمان خودشان، با آنان به عنوان مسلمان رفت و آمد و معامله داشتند.

در مورد دسته دوم از روایات نیز می‌گویند آنچه از این روایات حاصل می‌آید آن است که تمام مخالفان ائمه ناصبی‌اند، اما این برای حکم کردن به کفر مخالفان شیعه کفایت نمی‌کند، زیرا آنچه موجب کفر می‌گردد، اظهار دشمنی با ائمه (ع) است، نه دشمنی با شیعه.

وی در باره انکار ولایت امیر المؤمنین (ع) می‌گوید از آنجا که این مسئله برای مخالفان شیعه ثابت نشده، انکار ضروری نسبت به آنان صدق نمی‌کند، زیرا درجه‌ای از ولایت که ضروری است، ولایت به معنای محبت و دوست داشتن است که آنان محبت‌شان را نسبت به اهل‌بیت (ع) اظهار می‌کنند و منکر این میزان از ولایت نیستند، اما

ولایت به معنای امامت و خلافت به هیچ وجه ضروری نبوده و اصولاً یک مسئله نظری است. و مخالفان شیعه در انکار ولایت به معنای خلافت دچار شبهه شده‌اند، و انکار ضروری در صورتی موجب کفر می‌شود که به تکذیب پیامبر(ص) منجر شود و این در مورد کسی محقق می‌شود که برایش ثابت گردد فلان مسئله از ضروریات دین است، و منکر شود. (خویی، التفتیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۳، ص ۷۷ - ۸۰)

از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت اگر کسی یکی از ضروریات اسلام را انکار کند کافر و خارج از دین است و هیچ مسلمانی، خدا، پیامبر، قیامت و دستورات اسلام را انکار نمی‌کند لذا اگر نظر و عقیده‌ای در بین فرقه‌های اسلامی پیرامون مسایل مربوط به توحید، نبوت و غیر آن مطرح شده باشد از ضروریات دین نبوده بلکه از مسایل نظری است و انکار آن خروج از دین نیست، زیرا مسایل غیر ضروری به وسیله اجتهاد صحیح انجام شود و انکار آن خروج از اسلام نیست. متأسفانه وهابیان احترام مسلمانان به قبور پیامبر(ص) و اولیای الهی را انکار نموده و استغاثه و درخواست از غیر خدا را شرک می‌دانند و خروج از اسلام در صورتی که هیچ مسلمانی پیامبر اسلام و اولیا را پرستش نمی‌کنند و احترام به آنان یا ساختن بارگاه و رفتن به زیارت را موجب شرک نمی‌دانند. زیرا صرف خواندن غیر خدا و استغاثه شرک نیست و گرنه انسان موحدی را روی زمین پیدا نمی‌کنیم چون هر انسانی در زندگی با مشکلات و گرفتاری‌هایی روبه‌رو می‌شود و از غیر خدا کمک می‌خواهد. خدای بزرگ انسان‌ها را به گونه‌ای آفریده که نیاز به دیگران دارد و نیازمندی، انسان را به کمک و خواندن آنان می‌طلبد، بر این اساس خود وهابیان نیز مشرک خواهند بود. در صورتی اگر غیر خدا را به صورت مستقل بخوانیم و آن را در مقابل و یا به جای خدا قرار دهیم و بگوییم این افراد خواه زنده یا مرده بدون اذن الهی این کار را انجام می‌دهند، شرک است.

از محقق کرکی نقل شده: علمای شیعه فرقه‌های خوارج، غلات، نواصب و اهل تجسیم را نجس می‌دانند اما فرقه‌های دیگر اگر ضروریات دین را انکار نکنند مسلمانند. (جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴)

آیت‌الله خویی می‌گوید: آنچه در تحقق اسلام دخالت دارد و طهارت و حرمت

مال و جان و آبرو بر او مترتب می‌شود عبارت است از: اعتقاد به وحدانیت خدا، نبوت و معاد که فرقه‌های اسلامی به آن عقیده دارند. (التنقیح، ج ۲، ص ۶۲) در جایی دیگر می‌گوید: «المعروف المشهور بین المسلمین طهارة اهل الخلاف و غیرهم من الفرق المخالفة للشیعة الاثنی عشریة» (همان، ص ۸۳) مشهور و معروف در بین مسلمانان طهارت و حرمت مخالفین شیعه دوازده امامی است همچنین این محقق بزرگ می‌گوید: اگر کسی ولایت را انکار کند اما شهادتین را بر زبان جاری نماید حکم ظاهری اسلام بر او جاری می‌شود چنان که سیره قطعی اهل بیت (ع) بر طهارت اهل سنت دلالت می‌کند. (همان، ص ۸۵) لازم به یادآوری است از دیدگاه علمای شیعه بین طهارت و مسلمان بودن ملازمه وجود دارد یعنی هر مسلمانی حکم طهارت بر او بار می‌شود. محقق خوبی نیز درباره فرقه‌های دیگر شیعه می‌گوید: حکم زیدیه، اسماعیلیه و غیر آن، مانند حکم اهل سنت در طهارت و اسلام است. (التنقیح، ج ۲ ص ۸۵)

امام خمینی (ره) فرموده «غیر الاثنی عشریة من فرق الشیعة اذا لم يظهر منهم نصب و معاداة و سبّ لسائر الائمه الذین لا یعتقدون باماتهم طاهرون، و اما مع ظهور ذلک منهم فهم مثل سائر النواصب». (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۱۹) فرقه‌های غیر شیعه دوازده امامی در صورتی پاک و طاهرند که دشمنی و ناسزاگویی نسبت به امامانی که آنان را باور ندارند اظهار نشود اما در صورت دشمنی و ناسزاگویی حکم آنان مانند نواصب است. این فتوای بزرگان است که در عروه الوثقی همراه با فتوای بزرگان متأخر شیعه در حاشیه آن آمده است. (. العروه الوثقی، ج ۱، ص ۶۹)

مقام معظم رهبری در پاسخ استفتائیه‌ای می‌فرماید:

کلیه فرقه‌های اسلامی، بخشی از امت اسلامی به شمار می‌روند و از همه امتیازات اسلامی برخوردار هستند. تفرقه افکنی بین مذاهب اسلامی برخلاف آموزه‌های قرآن کریم و سنت پیامبر اسلام است، افزون بر این، باعث تضعیف مسلمانان و دادن بهانه به دست دشمنان اسلام می‌شود. از این رو تکفیر فرقه‌های اسلامی مذکور به هیچ وجه جایز نیست (مجله، مکر تکفیر، ص ۸۱) همچنین ایشان در فرازی دیگر از فرمایشات خود می‌فرمایند:

بار دیگر اعلام می‌کنم هر گفته و هر عملی که موجب برافروختن آتش اختلاف میان مسلمانان یا تکفیر یکی از مذاهب اسلامی گردد خدمت به اردوگاه کفر، خیانت به اسلام و حرام شرعی است. (مجله، مکر تکفیر، ص ۸۱)

نتیجه‌گیری

به نظر دانشمندان اهل تشیع و تسنن تکفیر اهل قبله حرام است، و افرادی که شهادتین را اظهار می‌کنند مال، جان و آبروی آن‌ها محترم و از حقوق شهروندی یک فرد مسلمان که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند برخوردارند، بدن آنان پاک و ذبیحه آن‌ها حلال است. لازم به ذکر است نگاه اکثریت اهل سنت و مکتب تشیع با وهابیت و سلفی‌های افراطی در تضاد است، علمای فریقین در تکفیر دیگران سخت‌گیرند و حکم قتل آنان رابه راحتی صادر نمی‌کنند در حالی که سلفی‌ها با اندک بهانه‌ای سایر مسلمان‌ها را مرتد و قتل آنان را مباح می‌دانند.

حرمت تکفیر اهل قبله نظر اکثریت مذاهب اسلامی است حتی ابن تیمیه معتقد است تکفیر یک مسئله کاملاً شرعی است باید بر اساس کتاب و سنت اثبات گردد، بنابراین از تکفیر افراد به جهت مخالفت با ما و یا از روی هوا و هوس باید پرهیز کرد، هرچند آنان ما را تکفیر کنند.

فقیهان و متکلمان اسلامی از نسبت دادن کفر به دیگران با اندک بهانه‌ای چشم‌پوشی میکنند حتی عالمان شیعه تکفیر سایر مذاهب اسلامی را حرام، مال، جان و عرض آنان را محترم و ضرر رساندن به آنها را موجب ضمان می‌دانند، بدن آنان پاک، ذبیحه حلال و ازدواج با اهل سنت صحیح است، به استثنای برخی از گروه‌های افراطی.

فهرست منابع

۱. ابن حجرالهیتمی احمد بن محمد بن علی (۱۴۲۱ق)، تحفه المحتاج شرح المنهاج، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲. ابن ابی العزا الدمشقی (۱۴۰۸ق)، علی بن محمد، شرح العقیده الصحابه، با تحقیق و تعلیق دکتر عبدالله بن المحسن الزکی، بیروت، مؤسسه الرساله.
۳. ابن العابدین الدمشقی (۱۴۱۹ق)، محمدامین بن عمر بن عبدالعزیز، رد المختار علی الدر المختار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۶ق)، منهاج السنه، تحقیق محمدرشاد سالم بی جا، مؤسسه قرطبه.
۵. همو (بی تا)، مجموعه الفتاوی، تحقیق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم الصای النجدی.
۶. ابن عبدالوهاب، سلیمان (۱۳۹۹ق)، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه، استانبول، مکتبه الشبکی.
۷. اشعری، ابوالحسن (۱۴۱۹ق)، مقالات الاسلامیین، تحقیق محیی الدین عبدالحمید، بیروت، مکتبه العصریه.
۸. ابی عبدالوهاب، شعرانی (۱۴۱۸ق)، الیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، دارالتعلیم.
۱۰. برنجکار، رضا (۱۳۸۷)، آشنایی با فرق اسلامی، تهران، کتاب طه.
۱۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، قم، انتشارات رضی.
۱۲. جرجانی، میر سید شریف، شرح مواقف، قم، انتشارات رضی.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، آل البیت.
۱۴. خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، بیروت، الوفاء.

۱۵. همو، کتاب الطهاره، قم، مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم، التنقیح، قم، مجموعه آثار.
۱۷. موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۷۳، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی .
۱۸. ذهبی، شمس الدین محمد (۱۴۱۳ق)، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب انور و ابراهیم الغرنیق، مؤسسه الرساله.
۱۹. رخشاد، محمدحسین (۱۳۸۲)، در محضر علامه طباطبایی، مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌های چهره به چهره با علامه طباطبایی، قم.
۲۰. سلفی الافغانی (۱۴۱۹ق)، الشمس عداء الماتریدیه للفقیه السلفیه، بیروت، مؤسسه الفواد.
۲۱. شاذلی، عبدالمجید، حد الاسلام و حقیقت، بیروت، مرکز جامع القرآن.
۲۲. شیخ صدوق، علی بن بابویه (۱۳۶۹ق)، امالی، ترجمه کمره‌ای، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. طباطبایی، سید یزدی، عروه الوثقی، با حواشی جمعی از مراجع، قم، جامعه مدرسین.
۲۴. عراقی، آقا ضیاء الدین، نهایت الافکار، قم، جامعه مدرسین.
۲۵. غزالی، ابوحامد (۱۴۱۸ق)، احیاء العلوم الدین، بیروت، دارالفکر.
۲۶. قادری، ملا علی (۱۴۱۷ق)، شرح فقه اکبر، بیروت، دارالعلم.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ترجمه کمره‌ای، قم، اسوه.
۲۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت، دارالوفاء.
۲۹. مشبعی عبدالحمید بن سالم بن عبدالله (۱۴۱۸ق)، منهج ابن تیمیه فی مثال التکفیر، ریاض، مکتبه اضواء السلف.
۳۰. مقدس، عبدالله بن عدامه (۱۴۲۱ق)، الکافی فی الفقه الامام احمد بن حنبل، به کوشش محمدحسن اسماعیل الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۱. وهیبی، محمد بن عبدالله (۱۴۱۶ق)، نواقض الایمان الاعتقادیه و ضوابط التکفیر عند السلف، ریاض، دار المسلم.